****

[حاصل بیان آخوند در انکار انقلاب نسبت 1](#_Toc485709618)

[بیان اثبات انقلاب نسبت 2](#_Toc485709619)

[اولاً: غرابت انکار انقلاب نسبت؛ معارضه فرع بر حجیت 2](#_Toc485709620)

[ثانیاً: تحلیل صحیح انقلاب نسبت 3](#_Toc485709621)

[مناقشه در مرحله رد منکرین: انکار انقلاب نسبت بمکان من المکان (نظر تحقیق) 6](#_Toc485709622)

[مناقشه در مرحله اثبات انقلاب نسبت: بحث از قرینیت عام مخصص طبق مبنای قرینیت (نظر تحقیق) 7](#_Toc485709623)

**موضوع**: طرح و بررسی ادله قائلین /مرحله دوم /انقلاب نسبت /تعارض

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در بررسی ادله قائلین و منکرین انقلاب نسبت بود، هر کدام به وجوهی استدلال کرده اند و عمده دلیل منکرین انقلاب نسبت وجهی است که آخوند آن را مطرح کرده است.

###### حاصل بیان آخوند در انکار انقلاب نسبت

در موارد جمع عرفی ملاک تقدیم دلیلی بر دلیل دیگر عبارت است از اظهریت. مثلاً دلالت عام بر افراد ضمنی است و خاص بخصوصه شامل فرد خودش می باشد، لذا خاص به خودی خود فی حد نفسه اظهر از عام است. شمول و دلالت «اکرم العلماء» بر علمای فاسق ضمنی است اما شمول و دلالت «لاتکرم فساق العلماء» بر علمای فاسق اظهر از شمول عام می باشد.

اظهریت فی حد نفسه ملاک تقدیم دلیل بر دلیل دیگر می باشد ما باشیم و خاص و عام، خاص اظهر از عام است. و موارد وجود قرینه در عام مثل آبی بودن عام از تخصیص خارج از بحث می باشد.

بنابراین ملاک تقدیم دلیلی بر دلیل دیگر در مقام جمع دلالی عبارت است از اظهریت و در موارد انقلاب نسبت هر چند نسبت قبلی به نسبت جدیدی منقلب می شود اما این انقلاب نسبت موجب اظهریت نیست.

یک دلیل عام «اکرم العلماء» وارد شده است و یک دلیل خاص «لاتکرم فساق العلماء» و عام دیگر «یستحب اکرام العدول». درست است که ابتدا نسبت دو عام عموم و خصوص من وجه است و بعد از تخصیص «اکرم العلماء» با خاصش نسبت آن با عام دیگر منقلب می شود به عموم و خصوص مطلق، لکن عام مخصص بعد از خروج حصه ای از آن اظهر از عام دیگر نمی شود.

به تعبیر آقا ضیاء قطع شدن حجیت عام به خاطر مخصص منفصل در حصه ای ـ که شأن مخصص منفصل نفی حجیت در موارد خاص است ـ «اکرم العلماء» را در عدول اقوی و اظهر نمی کند.

مخصص منفصل به ظهور عام کار نداشته و حجیت عام را تقطیع می‌کند، و از حجیت افتادن عام در بعض افراد موجب اظهر شدن آن عام در بعض دیگر از افراد نمی‌شود.

نظریه محقق خراسانی دو مقدمه دارد

1. ملاک تقدم اظهریت است
2. ظهوری مقدم موجب اقوی شدن ظهور مقدم‌علیه نیست. مثلاً ظهور مخصص منفصل که مقدم بر ظهور عام است موجب اقوی شدن ظهور عام نیست.

بنابراین تعارض به حال خود باقی است.

دیگر منکرین انقلاب نسبت نیز به همین بیان انقلاب نسبت را انکار می‌کنند.

#### بیان اثبات انقلاب نسبت

محقق نائینی بر آن باور است که اولا سخن منکرین باطل بوده و ثانیا عام مخصص با تحلیل صحیح مقدم بر عام دیگر می‌باشد.

##### اولاً: غرابت انکار انقلاب نسبت؛ معارضه فرع بر حجیت

غرابت سخن محقق خراسانی به این دلیل است که ایشان نسبت به عام نخست که ظهورش از حجیت ساقط شده است می‌فرمایند: «تعارض آن با عام دیگر به حال خود باقی است» و حال آنکه چیزی می‌تواند معارض باشد که حجت بوده باشد. قطعا معارضه فرع بر حجیت است اگر عموم «اکرم العلماء» به خاطر مخصص «لاتکرم فساق العلماء» از بین رفته است، من بعد دیگر حجت نیست تا تعارض کند با «لاتکرم الفساق»!

شما می‌پذیرید که خاص منفصل با اینکه در ظهور تصرف نمی‌کند اما حجیت آن را از بین می‌برد و وقتی حجیت آن را از بین برد، این عام دیگر توان معارضه با عام دیگر را ندارد.

محقق نائینی به این بیان کلام آخوند را غریب شمرده و آن را نپذیرفته‌اند.[[1]](#footnote-1)

##### ثانیاً: تحلیل صحیح انقلاب نسبت

محقق نائینی چگونگی تخصیص عام مخصص از برای عام دیگر را تحلیل کرده و انقلاب نسبت را اثبات می‌کنند.

ایشان می‌فرمایند: اگر دو دلیل در دست داشتیم که نسبت آنها عامین من وجه بود و یکی از آنها مخصص داشت، در معالجه آنها ترتیب وجود دارد ـ به خلاف شیخ انصاری که قائل به عدم ترتیب بود ـ ابتدا یکی از عام‌ها را با مخصص تخصیص زده سپس عام دیگر را با عام مخصص تخصیص می زنیم، نسبت پیشین به نسبت جدیدی منقلب می‌شود و ملاک ملاحظه نسبت جدید بعد از معالجه می‌باشد.

محقق نائینی در معالجه قائل به ترتیب هستند و بیان ترتیب در فوائد الاصول آمده است و در مصباح الاصول[[2]](#footnote-2) توضیح داده شده است.

بیان ترتیب در معالجه مرکب از دو مقدمه است.

مقدمه نخست:

دلالات بر سه قسم است 1. دلالت تصوریه 2. دلالت تفهیمیه 3. دلالت جدّیه.

دلالت تصوریه انتقال از لفظ به معنا است، دلالت تصوریه دلالت لفظ بر معنا است به نحو خطور و تصور و منشأ این دلالت علم به وضع است، وقتی شما علم به وضع داشتید هنگامی که کلام «رأیت اسداً یرمی» را شنیدید حیوان مفترس به ذهنتان می‌آید. هنگامی که شخصی در خواب این کلام را به زبان بیاورد با اینکه اراده تفهیم ندارد اما شما با شنیدن این الفاظ به معنا منقل می‌شوید. معنا را تصور می‌کنید اما آن را تصدیق نمی‌کنید. در دلالت تصوریه شما از تصور لفظ به تصور معنا منتقل می‌شوید بنابراین دلالت تصوریه خطورات است و برخی بر این باورند که نام آن دلالت هم نیست.

دلالت تفهیمیه دلالت لفظ است به معونه ظاهر حال متلکم و بعض قرائن بر اینکه متکلم می‌خواهد این معنا را به شما بفهماند. غرض متکلم انتقال معانی الفاظ به ذهن شما است. به دلالت تفهیمیمه دلالت تصدیقیه نیز می‌گویند، چون شما تصدیق می‌کنید که متکلم این مطالب را فهماند و مجرد تصور نیست. بلکه تصور به همراه تصدیق است. برای دلالت تفهیمیه علم به وضع کافی نیست، ممکن است شما علم به وضع داشته باشید اما تفهیم صورت نگیرد ـ مثلاً متکلم در خواب است ـ مقدمه دیگری که دلالت تفهیمیه به آن نیازمند است آن است که متکلم در مقام تفهیم بوده و خواب نباشد، هزیان نگوید، غالط نباشد. نام دلالت تفهیمیه نزد برخی اراده استعمالیه است، یعنی متکلم اراده داشت این الفاظ را در این معانی استعمال کند، این الفاظ را مرآة این معانی قرار داده است تا ذهن شما با این آیینه به آن معانی منقل شود.

دلالت جدّیه یعنی متکلم آنچه را که فهماند مراد جدّی‌اش هم بود. ظاهر حال هر متکلمی آن است که آنچه را که فهماند همان هم مراد جدی‌اش است [مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف باشد]. چه بسا انسان‌ها مطالبی را می‌فهمانند، الفاظ را استخدام کرده و معانی را به اذهان منتقل می‌کنند اما در مقام جدّی نبوده و در مقام شوخی‌اند، فقط در مقام تفهیم و اراده استعمالی هستند ـ بدون استعمال نمی‌تواند شوخی کند ـ مثلاً می‌گوید «پول ندارم، ازدواج نمی‌کنم» را می‌گوید اما مخاطب می‌داند که مرادی جدی‌اش آن است که یعنی «پول دارم و می‌خواهم ازدواج کنم» می‌باشد. مخاطب به خاطر قرائن موجود مراد استعمالی را از مراد جدی تفکیک می‌کنند. یا مقام مقام تقیه است و امثال زراره می‌فهمند که امام علیه السلام این مطلب را فهماند اما چون جو و فضا خراب بود این مطلب مراد جدی امام علیه السلام نبود. با این توضیحات روشن شد که ظاهر حال هر متکلمی آن است که آنچه را که فهماند همان هم مراد جدی‌اش است. و نام این ظهور حال اصالة التطابق است، اصل آن است آنچه را که می‌گوید همان هم مراد جدی او است. اگر مراد جدی‌اش چیز دیگری بود با قرائن معلوم می‌شد، حال که قرینه نیست مراد جدی مطابق مراد استعمالی است.

با این توضیح معلوم شد که هر کلامی سه دلالت دارد تصوریه؛ تفهیمیه؛ جدیه.

مقدمه دلالت تصوری، علم به وضع است.

مقدمه دلالت تفهیمی، در مقام تفهیم بودن متکلم است.

مقدمه دلالت جدی، نبودن قرینه بر خلاف است.

براین اساس اگر متکلم مخصص متصل بیاورد مراد جدی مخدوش می‌شود مثلاً وقتی قید العدول را همراه کلام آورده و می‌فرماید «اکرم العلماء العدول» ظهور کلام در خاص منعقد می‌شود اما اگر مخصص منفصل بیاورد مرادی جدی را از بین نمی‌رود؛ مخصص منفصل تنها به حجیت مضر است و ظهور را از بین نمی‌برد.

مخصص منفصل اصالة التطابق را از بین می‌برد، وقتی مولا می‌فرماید «اکرم العلماء» ظاهرش آن است که وجوب اکرام همه علما را فهمانده است و «همه» مراد جدی مولا است اما وقتی که فرمود «لاتکرم فساق العلماء» کشف می‌شود که مراد جدّی‌اش عموم نبوده است و ما در اشتباه بودیم. مخصص منفصل مرادی جدی را ـ که موقوف است به نبود قرینه بر خلاف ـ خراب‌ می‌کند.

مقدمه دوم:

نسبت سنجی به غرض معالجه خاطبات متعارض است و برای اینکه بدانیم آیا نسبت سنجی زمان ظهورات معیار است یا زمان حجج بایست ابتدا ببنیم تعارض مربوط به کدام منطقه از سه منطقه دلالات است؟ و بعد از آن قضاوت کرد که آیا نسبت سنجی بین عام مخصص و عام دیگر اثر دارد یا نه؟

تعارض از تنافی مدلول‌های جدّی ناشی شده است. و مدلول‌های استعمالی و تفهیمی [تصدیقی] با هم تنافی ندارند چون دلالت تفهیمی احضار معنا در ذهن است و عیبی ندارد متکلم دو معنای متضاد را در ذهن شما احضار کند.

استعمال الفاظ [دو جمله] در معانی متضاد، با هم تنافی ندارد، همانا تنافی در مراد جدّی است که امری است واقعی و ذهنی نیست. و واقع نمی‌شود هم این باشد و هم آن باشد. منشأ تعارض، تنافی در مراد جدی است، آن واقعی که تعدد بردار نیست یا نفی است یا اثبات، واقع قابل جعل نیست امری است واقعی [حقیقی].

مرکر تنافی مراد جدی است نه مراد استعمالی، چون مراد جدی امری است واقعی و ذهنی نیست، واقع نمی شود هم وجود و هم عدم باشد، واقع نمی‌شود هم قیام زید باشد و هم عدم قیام زید.

مراد جدی آن واقعی است که متکلم به کمک تکلمش شما را با آن واقع مرتبط می‌کند، واقع نمی‌تواند دو تا باشد، لذا اگر متکلم شما را مرتبط کرد به دو مراد جدی متنافی آن وقت در کلام او تعارض رخ می‌دهد. مدلولین در مقام اراده جدی با هم متنافیین می‌شوند و بر اثر تنافی مدلولین جدی میگوییم خطابات با هم تعارض دارند. و در تعریف تعارض گذشت که تعارض تنافی مدلولین است در مقام اراده جدی نه در مقام اراده استعمالی.

مقدمه سوم:

مخصص منفصل مراد جدی و حجیت را ضیق می‌کند، همان مرکز تعارض را تضییق و تقیید می‌کند.

اگر یک مراد جدی مرکز تعارض باشد و تعارض آن مراد جدی با مخصص منفصل حل می‌شود این تصدیق انقلاب نسبت است.

در نهایت محقق نائینی اینگونه نتیجه می‌گیرند که اگر دو خطاب عام من وجه داریم و یک خطاب مخصص دارد، وقتی یکی از عام‌ها را با مخصص تخصیص زدیم و نسبتش با عام دیگر می‌شود عام و خاص و مطلق و مقید و لامحالة با خاص و مقید، عام و مطلق را تخصیص و تقیید می‌زنیم.

کنار هم گذاشتن آن سه مقدمه نتیجه می‌دهد که عام مخصص باید عام دیگر را تخصیص بزند. مرادهای جدی در مثال خطاب «اکرم العلماء» و خطاب «لاتکرم الفساق» مرکز تعارض است، و خطاب «لاتکرم فساق العلماء» که مخصص منفصل بوده و مراد جدی را در مرکز تعارض تبیین می‌کند. وقتی مولا می‌گوید مراد جدی‌ام از «اکرم العلماء» عالم غیر فاسق است، عام تخصیص می‌خورد به علمای غیر فاسق و عام مخصص مرادی جدی می‌شود و وقتی عام مخصص مراد جدی شد، مراد جدی از «لاتکرم الفساق» هم تبیین می‌شود و لامحاله ظاهر آن هم که عموم بود تخصیص می‌خورد.

تعارض مال مرادات جدی است و نسبت سنجی هم مال مرادات جدی است، مال مرادات استعمالی نیست تا گفته شود مراد استعمالی از «اکرم العلماء» عموم است و هنوز تعارض دارد با «لاتکرم الفساق»، بلکه تعارض مال مرادات جدی است و علاج هم در مرادات جدی است. وقتی مراد جدی در خطاب «اکرم العلماء» عام مخصص شد، این مراد جدی [علمای غیر فاسق] تخصیص می‌زند عام دیگر را که ظاهرش عموم است.

به همان بیانی که شما خطاب منفصل خاص را مخصص عام قرار داده و گفتی خاص در مرادی جدی عام تصرف می‌کند، به همان بیان عام مخصَّص تخصیص می‌زند عام دیگر را. چون مراد جدی در عام مخصص «اکرم العلماء» شد علمای غیر فاسق، و وقتی مراد جدی از عام شد علمای غیر فاسق، این خطاب نسبت به «لاتکرم الفساق» خاص شده و مخصص آن می‌شود.

مرکز تعارض حجج هستند و حجت عام مخصص است، و وقتی حجت عام مخصص است، تخصیص می‌زند عام دیگر را.

محقق نائینی و خویی می‌فرمایند این مطالب از واضحات است و تصورش مستلزم تصدیق آن است و هیچ فرقی بین عام و خاص و بین عام مخصص و عام دیگر نیست.

###### مناقشه در مرحله رد منکرین: انکار انقلاب نسبت بمکان من المکان (نظر تحقیق)

محقق نائینی در مرحله نخست فرمود انکار انقلاب نسبت غرابت دارد «أنّ هذا الكلام بمكان من الغرابة»[[3]](#footnote-3).

لکن انکار انقلاب نسبت غرابت نداشته و واضح البطلان نیست. آقا ضیاء می‌فرماید سخن شما غرابت دارد «ترى منتهى الغرابة في كلامك لا كلام الغير»[[4]](#footnote-4).

سابقین مسلم گرفته‌‌‌اند که ملاک تقدم دلیلی بر دلیل دیگر اظهریت است، این هم در کلمات شیخ انصاری وجود دارد و هم در کلمات دیگران و معمولا در جمع عرفی اینگونه بیان می‌کنند که این خطاب اظهر از آن است و مقدم بر آن می‌باشد.

مرحوم آخوند طی دو مقدمه فرمود: ملاک تقدم اظهریت است اما با اینکه عام با خاص تخصیص می‌خورد و مراد جدی ضیق می‌شود لکن این موجب اظهریت نیست.

این بیان محقق خراسانی واضح البطلان نیست. و چگونه شده است که محقق نائینی فرموده اند ملاک تقدم اظهریت نیست، و معیار بودن اظهریت برای تقدم نزدش واضح البطلان شده است؟!

با اینکه سخن منکرین انقلاب نسبت ـ مبنی بر اینکه ملاک تقدم اظهریت است و ضیق شدن مراد جدی در عام مخصص موجب اظهریت نیست ـ واضح البطلان نیست اما ایشان باید این مشکله را حل کنند که عام مخصص با اینکه حجت نیست چگونه باز با عام دیگر معارضه می‌کند! آن ظهوری که در عموم حجت نیست چگونه معارضه می‌کند با ظهوری در عموم که حجت است؟! شرط تعارض آن است که خطاب باید با صرف نظر از معارضه فی حد نفسه مقتضی حجیت را داشته باشد و این عام بدون معارضه هم حجت نیست، ظهور عام مخصص بدون معارض هم حجت نیست چون مخصص دارد.

نظریه منکرین با اینکه این مشکله را دارد و منکرین باید به این مشکله پاسخ دهند اما نظریه ایشان واضح البطلان نیست.

ممکن است آخوند در جواب این مشکله بفرماید: «ملاک تقدم خطابی بر خطاب دیگر اظهریت است و اینجا عام مخصص اظهر نیست چون عرف آن خطاب را معارض با خطاب عام دیگر می‌بیند و نمی‌تواند بین آنها جمع عرفی کند. و اما اینکه شبهه می شود که عام مخصص به خاطر معارضه حجت نیست پاسخ آن است که حجت فی نفسه است و همین برای معارضه کافی است».

این ادعا از سوی آخوند ممکن است و دلیل قاطعی بر بطلان نظریه آخوند و منکرین نداریم.

###### مناقشه در مرحله اثبات انقلاب نسبت: بحث از قرینیت عام مخصص طبق مبنای قرینیت (نظر تحقیق)

مهم در مناقشه، مناقشه در دلیل محقق نائنیی در اثبات انقلاب نسبت است. لب کلام ایشان آن بود که ملاک تقدیم خطابی بر خطاب دیگر در موارد جمع عرفی قرینیت است نه اظهریت.

دو نظریه در معیار جمع عرفی وجود دارد 1. نظریه اظهریت که مبنای غالبی شیخ اعظم انصاری است و مبنای دائمی آخوند 2. مبنای قرینیت.

«یرمی» در «رایت اسدا یرمی» قرینه است بر «اسد» لذا مقدم بر آن می‌باشد با اینکه دلالت یرمی بر پرتاب تیر با اطلاق است و دلالت اسد بر حیوان مفترس با وضع است، اما در قرینیت اظهریت معتبر نیست.

در مبنای محقق نائینی خاصی که ضعیف یا مساوی با عام باشد باز مقدم بر عام است به خاطر قرینیت.

طبق مبنای قرینیت بایست بحث شود که آیا عام مخصص نزد عرف همانند خاص منفصل قرینیت دارد یا نه؟

محقق نائینی علاوه بر سه مقدمه‌ای که اثبات کرده است این مقدمه چهارم را نیز بایست اثبات کند.

محقق صدر اینجا خوب بحث نموده و بحث را در این متمرکز کرده است که آیا عام مخصص همانند خاص قرینیت عرفی دارد یا ندارد.

محقق نائینی مدعی قرینیت داشتن عام مخصص است.

منکرین، منکر قرینیت هستند.

ادامه بحث را ملاحظه بفرمایید.

1. [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج4، ص748.](http://lib.eshia.ir/13102/4/748/الغرابة) [↑](#footnote-ref-1)
2. [مصباح الاصول، ابوالقاسم خویی، ج2، ص386.](http://lib.eshia.ir/13046/2/386/ثلاث) [↑](#footnote-ref-2)
3. [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج4، ص748.](http://lib.eshia.ir/13102/4/748/الغرابة) [↑](#footnote-ref-3)
4. [فوائد الاصول، محقق نایینی (ابوالقاسم خویی)، ج4، ص747.](http://lib.eshia.ir/13102/4/747/الغرابة) [↑](#footnote-ref-4)